

( مآثر الامراء ) [ ۲۳۹ ] ( باب الميم )

جناب همایونی بجا نشینی خود ( میر خلیفه می خواست  
 مهدی خواجه داماد فردوس مکانی را ( که مرد باذل سخنی  
 بود و با وی اظهار محبت می کرد ) بفرماندگاری بردارد -  
 چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز  
 اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزی دران هنگام میر  
 خلیفه با مهدی خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد  
 خواجه ( که خالی از جزدن نبود ) غافل ازان ( که دیگری  
 هم حاضر است ) بے اختیار دست بر ریش کشیده گفت  
 انشاء الله تعالی ترا پوست می کنم - ناگاه نگاهش بر محمد  
 مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین بخشی افتاد ( که دران  
 وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده ) - خواجه  
 متغیر شد و گوش او تافته گفت ای تاجیک \* ع \*  
 \* زبان سوز سر سبز بدهد بر باد \*

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که  
 این نتیجه بد اندیشی ست ( که میخواهید دولت بخاندان  
 بیگانه نقل کند ) - میر خلیفه ازان اندیشه ناصواب باز آمده  
 بمردم منع کرد که هیچ کس بخانه خواجه نرود - پس  
 از فوت فردوس مکانی جنت آشیانی را بر سر میر خلیفه  
 متمکن ساخت \*

( ۲ ) نسخه [ پ ] پردازد - ( ۳ ) نسخه [ پ ] می خواهند \*

( باب المیم ) [ ۲۴۰ ] ( مآثر الامور )

محب علی خان نیز در زمان بابری و هماپونی در معارک صاحب ترددات بود - زوجه او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [ که از درست اخلاصی در محاربه عبدالله خان اربک ( چون کیتی ستانی بدست غنیم در آمد پیش آمده ) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقویب گرفته اید ] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان خطرگاه جانکاه خلاص شده اهل عیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال ( ۹۷۵ ) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والده خود حاجی بیگم ( که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس از ازدواج میرزا عیسی توخان حاکم تهته در آمد ) روانه تهته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستی بربست - و محمد باقی پسرش انتظام ده آن دیار گردید - از مدارائی با بیگم نکرد - و با حاجی بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجی بیگم باتفاق برخی بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقی شد - از آگهی یافته حاجی بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاری و تدبیر ازان ولایت برآمده ( چون به بهکر رسید ) سلطان محمود والی

( مآثر الامراء ) [ ۲۴۱ ] ( باب الميم )

پنجا سخنان يك جهتي درمیان آورده گفت كه اگر محب  
 علي خان باين حدود بيايد من تهته را گرفته ميدهم - بيگم  
 مدارای دفع الوقت او را (است انگاشته ) چون بهندروستان  
 آمد ( بعرض آشياني درين باب مبالغه از حد برد - پادشاه  
 در سال شانزدهم سنه ( ۹۷۸ ) نهمصد و هفتاد و هشت بمحسب  
 علي خان ( كه از مدعي ترك (رزگار كرده نشست بود ) علم  
 و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لك تنگه جهت خراج از ملتان  
 و جاگيردار آن صوبه تقضوايه كرد - و مجاهد خان نبيرو  
 دخترى او را ( كه جوان مردانه شجاع بود ) همراه ساخته  
 بدان سمت دستوري داد - و به سعيد خان حاكم ملتان  
 خبر نوشت كه كمكي او باشد - خان مذکور پس از رسيدن  
 ملتان باعتماد وعدهاى سلطان محمود مقيد بكمك نگشته با  
 جمعي ( كه فراهم آورده بود ) روانه بپكر شد - چون قريب  
 رسيد سلطان محمود پيغام فرستاد كه حرفه بون بر زبان زفته -  
 درين كار من همراهي نمي توانم كرد - معارفت نمايند يا از  
 راه جيسلمير بدان مملكت در آيند \*

چون محب علي خان (وي برگشتن نداشت ناچار با  
 معدودى همراهان ( كه زياده بر دريستي كس نبود ) دل

( ۲ ) نسخه [ پ ] مابين حدود زياده - ( ۳ ) نسخه [ پ ] دفع آنوقت -  
 ( ۳ ) نسخه [ پ ] نبيرو دختر او -

( باب المیم ) . [ ۲۴۲ ] ( مائراامرا )  
 به تسخیر بهکر بر بخت . سلطان محمود <sup>(۲)</sup> تا ده هزار کس  
 آراسته در حدرد قلعه <sup>(۳)</sup> مائهیله پیش فرستاد . بعون <sup>(۴)</sup> تائید  
 آلهی این گروه اندک آنها را بشکست . هزیمت یافته ها  
 بقلعه مذکور تعصن جستند . بعد محاصره آن قلعه گشایش  
 یافت . و لغت اسباب جمعیت منتظم گشت . پس متوجه  
 بهکر شد . کیف مائفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد .  
 از آن جمله مبارک خان <sup>(۵)</sup> خیل سلطان محمود ( که مدار  
 معامله برر بود ) با هزار و پانصد سپاهی <sup>(۶)</sup> محمب علی خان را  
 دید . و <sup>(۷)</sup> باعث صوری آن بود که بدنزادان آن دیار <sup>(۸)</sup> بیگ ارغلی  
 پسرش را <sup>(۹)</sup> بیگ از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند . آن  
 ساد لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان از  
 شد . اذرا ( که اخلاص درست نبود ) از عرض ناموس  
 اندیشیده مفارقت جست . محمب علی خان بطمع مال و مزال  
 اذرا از هم گذرانید . و قوتی دیگر برافزوده بمحاصره بهکر  
 پرداخت . و آن مهم بسه سال کشید . در قلعه قحط و غلا  
 پدید آمد . و وبا شیوع یافت . از غرائب اتفاقات اینکه دران  
 ناحیه عارضه وزم بهم رسید . هر کس پوست درخت سرس

(۲) نسخه [ ب ] پانزده هزار کس - (۳) در [ بعضی نسخه ] مائیه -

(۴) نسخه [ ج ] باعث صوری - (۵) نسخه [ ب ] مدبران (۶) نسخه

[ ب ] بیگ ارغلی

( مآثر الامراء ) [ ۲۴۳ ] ( باب الميم )

جوشانیده میخورند مکن می یافت . آنرا بوزن طلا میخوردند .  
 آخر کار سلطان محمود بعرش آشیانی ملتجی گشت که قلعه  
 پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم . اما ( چون میان من و  
 محب علی خان غبارے برخاسته ) از حضرت او ایمن نیستم  
 دیگرے تعیین شود که بار سپرده روانه درگاه شوم . هنوز  
 میرگیسوی بکار بیگی ( که عرش آشیانی بر طبق التماس  
 سلطان بحکومت آن دیار ناهون فرموده ) نهیده بود که سلطان  
 بیمار شده زندگی بهپرد . گویند محب علی خان  
 باستماع بیماری سلطان محمود رفته نوشت که طبیب حاذق  
 همراه اسف . اگر فرمایند جهت معالجه بفرستم . سلطان بر  
 همان رفته برنگاشت \* \* فرد \*

\* دردم نهفته به ز طبیبان مدعی \*

\* باشد که از خزانه غیبش درآ کند \*

چون میرگیسو بدان حد درد پیوست معاهد خان در  
 معامرا قلعه گنجا به مشغول بود . مادرش سامعه بیگم ( دختر  
 محب علی خان ) آمدن میرزا شنیده برآشفت و کشتی  
 چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت . نزدیک بود که میر  
 گرفتار شود . خواجه مقیم هروی ( که بامینی آن ناحیه  
 رفته بود ) محب علی خان را از پرخاش بیجا بازداشت .

( ۲ ) نسخه [ ب ] کاپیانه - و در [ بعضی نسخه ] کپیایه \*

( باب المیم ) [ ۲۴۴ ] ( مآثر الامراء )

میر گیو در سنه ( ۹۸۱ ) نهند و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا ( که منتظر بودند ) کلید قلعه سپردند - اما محب علی خان و مجاهد خان از خام طمعی دل از آن مملکت بر نمی‌کنند - و بودن هم بچه حکم مشکل - محب علی خان برای مصلحت شتافت - قا میر گیو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علی خان با زه و زان در قصبه لوهری سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعه کثیر را بر کشتیا نشانده بر هر محب علی خان فرستاد - او قاب مقاومت نیارده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حوبلی را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود \*

چون بهکر به ترمون خان قرار یافت محب علی خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیانی بمحب علی خان ( که آثار تجربه و شناسائی از نامه حال او پیدا بود ) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلایق و آنچه در پیشگاه قامل بقایستگی گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علی خان مصاحب شعور بود و کلدانای درممن داشت عرش آشیانی سال

( مآثر الامراء ) [ ۲۳۵ ] ( باب الميم )

بيست و سيوم در گزیدن يك از چهار كار بزرگ دستوري  
فرمود - منصب مير عرضي بازگاه خدمت گذاري در باش  
شبستان امارت ولايات در دست حكومت شهر دهلي - چون  
نيرري گاپو در استخواني كابد کمتر ديد از راه انصاف گزيني  
و فرمان پذيري به شغل بعين خرسندي گرفت - و در سنه  
( ۹۸۹ ) نهد و هشتاد و نه در ايالت دهلي بدار بقا  
پيوست - اگرچه صاحب طبقات اكبري او را چار هزاري  
نوشته اما شيخ علامي در ذيل هزاريه مذکور ساخته \*  
بهر نام قلعه ايست از ابنيه قديم - در كهن نامه ها  
منصوره نويسند - و هر شش دريائي شمالي يكتائي گزيده از  
گذرد - دو حصه از جانب جنوب و يك بخش از شمال فصبه  
آن موسم بسكر بر کنار آباد و بر ساحل - درم معبوره ديگر است  
به لوهرې زبان زد - و پيوسته داخل سنده بود - ميرزا شاه  
حسين ارغون والي تهته قلعه را از هرنو در كمال استحكام  
ساخته بهلطان محمود كوكلتاش خود حكومتي آنجا تفويض  
نمود - پس از فوئش سلطان محمود ( كه مردے سفاک ديوانه  
بود ) در بهر و ميرزا عيسى ترخان در تهته خطبه و سكه  
بنام خود كرده گاه باشتي و گاه بمخالفين مي گذرانيدند -  
چون بهر پيش از تهته تحخير عرش آشياني گشود داخل  
ملتان گرديد \*

(باب المیم) [ ۲۳۶ ] (مآثر الامراء)

### \* معصوم خان فرخودین \*

پسر معین‌الدین خان اکبری سمت - بعد فوت پدر بمزید  
 عنایت پادشاهی بهایه هزاری منصب برآمد - و بتیولدار  
 سرکار غازیپور مبداهی گردید - هنگام ( که در ولایت بهار و  
 بنگاله غدار بغی و فساد معصوم کبابی و بابای قاشال تهییج  
 نمود ) او ( اگرچه در ظاهر بهمراهی راجه تودرمل دل نهاد  
 تعاقب فتنه پوزهان گشمت و بطحود سری و خون رانی کارها  
 بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه  
 عرش آشیانی بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده ) منهیج  
 نافرمانی پیمود - و جونپور را از مردم توسون خان بتغلب و  
 تعدی متصرف شد - از آنجا ( که از طفلی تربیت یافته  
 عواطف پادشاهی بود ) عرش آشیانی از شرط مهربانی بشرط  
 (۲) گذاشتن جونپور اردهه بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان  
 پذیرفته باردهه شتافت - اما در باطن بآمانه ماختن اسباب  
 شورش می برادگشت - از حضور شاه قلی خان معصوم و راجه  
 بهربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پرد  
 حیا برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از  
 اصلاح بهرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان ( که بمالش  
 سرکشان بهار قطره زن بود ) از احوال او آگهی یافته در سال



» مآثر الامراء ( باب الميم ) [ ۲۴۷ ]

غیبت و پنجم بگوشمالش در آرد - و نزدیک سلطان پور  
 بلهري عرصه نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول  
 گرفته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده  
 راه گریز سپرد - و بجونپور ( که سی کوه ناردگاه بود ) عیان  
 باز کشید - ناگاه مرید غیبی آرازا کشته شدن معصوم خان  
 بر زبانها انداخت - مردهش در پوراکنندگی آردند - او  
 بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار  
 پادشاهی ( که از هزیمت سردار آگهی نداشت ) نمودار گشت  
 ناگزیر بمراسیدگی در آویخت و زخم برداشته بنگاه شتافت  
 چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبه  
 آورده شتاب آرد - شهباز خان در جونپور خود را جمع  
 ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت گروهی آورده  
 صف آرائی در داد - آن مدبر بتازگی شکست خورده  
 باورده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان ( که سرمایه  
 مدهوشی او بودند ) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زاد و  
 اندرخته خود را گذاشته راه آراگی گرفت - و چار ضرب  
 شده در بضمول نهاد - زمیندار کوراج<sup>(۳)</sup> به پیشین آشنائی به نگاه  
 خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال آباء از آب  
 سر گذشته به راجه مان بومی آن سرزمین پیوست - و او

(۲) نسخه [ ج ] سرداران - (۳) نسخه [ ج ] کورج .

( باب المہم ) [ ۲۳۸ ] ( مآثر الامرا )

چندے را بدرقہ گویان همراه داد - و بگمان جواهرے ( کہ با او  
 داشت ) اشارہ جان شکری نمود - معصوم خان دریافته آن  
 فرودمایگان را بزر فریفت - و خود را بزاربہ گمنامی کشید \*  
 درین هنگام مقصود نامی از ملازمانش بدر پیوست و  
 اندوختہ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریدہ سر باندیشہ  
 سری باز بشور افزائی بر خاست - در کمتر زمانے زربندها  
 فراہم آمدند - شہر بہرائچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر  
 خان از حاجی پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیہ بہ پیکار او  
 کمر بست - مدے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبہ معصوم  
 خان بند و بار گذاشتہ بدر زد - و باز بجلویارہ <sup>(۲)</sup> سر کشیدہ  
 مردم فراہم نمود - و قصبہ محمدپور را یغمائی ساخت - و  
 در فکر غارت جونیپور بود کہ اقطاع داران آن ضلع مجتمع  
 گشتند - آن کج گرای ( چون دید کہ خام خیالی او پیشرفت  
 نیست ) بہ خان اعظم کوکہ نیایشمند گردید - او از پیشگاہ  
 خلافت التماس عفو جرائمش نمودہ ولایت مہستی بجاکیر او  
 تقاضا کرد - نزدیک بود کہ باز سر شورش بردارد میرزا  
 کوکہ بجوارہ گوی بنشست - او دریافته ( چون در خود قوت  
 نمی یافت ) رخصت حضور گرفته روانہ شد - در سال بیست  
 و ہفتم بدارالخلافتہ آگرہ رسید - باستشفاع مریم مکالی بتازگی

( مآثر الامراء ) [ ۲۴۹ ] ( باب الميم )

(۲)  
منع جرائم او گردید . در همان ایام سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود  
نیم شب از دربار بخانه خون میرفت . چندی بر ریخته  
از هم گذرانیدند . هر چند تفحص وقت بجای نرسید . لغت  
مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشاره پادشاهی  
میکردند . و الله اعلم \*

### \* میرگیری خراسانی \*

از سادات آن دیار است . در بارگاه اکبری بقدم خدمت  
و خصوصیت محرمیت شایان فرادان اعتماد گشته بمنصب  
بکار بیگی ( که جز به معتمدان درست اخلاص تفریض نیابد )  
اختصاص گرفت . و چون صاحب علی خان میر خیلغه بمساعی  
همی بمحاصره قلعه بهر پرداخته عرصه زندگی بر متحصنان  
تنگتر ساخت ( چنانچه در احوالش بزبان علم گذشت )  
سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبری معروض داشت  
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش می کنم لیکن  
( چون میان من و صاحب علی خان جنگ و جدال رو داده )  
از نادر او ایمن نیستم . یکی از بندگان حضور تعیین شود .  
عرش آشیانی میرگیر را ( که بفرط کاردانی و معامله شناسی  
اتصاف داشت ) روانه فرمود . چون میر بآن حدود پیروست

---

( ۲ ) نسخه [ ج ] منع جرائم گردید - ( ۳ ) نسخه [ ج ] لیکن میان من \*

(باب المیم) [ ۲۵۰ ] (مآثر الامرا)

مردم محب علی خان سر راه او را گرفتند - نزدیک بود  
 که گرفتار شود خواجه مقیم هردی پدر خواجه نظام الدین  
 بخشی ( که به امینی آن ناحیه رفته بود ) محب علی  
 خان را بخصایع هوش افزا از پرخاش بیجا بازداشت - اهل  
 قلعه ( که در انتظار میر می گذرانیدند ) به موجب قرار داد  
 سلطان محمود ( که پیش از وصول میر رخت هستی  
 بر بسته بود ) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه ( ۹۸۲ )  
 نهد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین <sup>(۳)</sup> ملک آباد بدست او  
 درآمد - لیکن محب علی خان از خام طمعی دل ازان  
 ملک بر نمیکنند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید \*  
 عرش آشنای برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را  
 بتمام ترمون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن موب  
 شناختند میرگیسو ( که لذت چش حکومت شده بود ) بر سر  
 سرکشی و خود فروشی آمده خواست قلعه را محکم سازد -  
 برهمونی انجام اندیخی ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان  
 ولایت برداشته بعتبه بوسی ( در آرد ) - و پس ازان بفوجداری  
 میرگه و محالات اطراف و مضاف دهلی <sup>(۴)</sup> ( که از عمده ترین <sup>(۵)</sup>  
 محالات درآبست ( که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد )

(۲) نسخه [ ج ] سر راه او گرفتند - (۳) نسخه [ ب ] خام طمع - (۴)

نسخه [ ا ] اطراف او - (۵) نسخه [ ج ] که عمده ترین \*

( مآثر الامراء ) [ ۲۵۴ ] ( باب الميم )

اختصاص گرفت - و ( چون همواره از حرص اندوزي و آزري  
 با نوکوان بر سر علوفه بر شوریدند - و هر یک از آقا و سپاهي  
 جانب کفایت خویش فرو گذاشته ) در سال بیستم و هشتم  
 سنه ( ۹۹۱ ) نصد و نود و یک در قصبه میرتپه در همین  
 داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخی را از  
 سوائی و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان ( که عید  
 شوال بود ) سرخوش باده بعدگاه رفت - برخی ازان در رویان  
 فتنه اندرز به نیایشگری درآمدند - او از بد مستی مدارا از  
 دست فرو هشته بگوش پیش آمد - آن فاحش شغاسان با  
 از جاده اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگی بر  
 سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآریزه برخاستند -  
 همراهان راه بیدلی سپردند - درزگار میر سوری شد - آنها  
 از بدگوهری کالبد را خاکستر گردانیدند - ممرش آشیانی  
 ازین آگهی بر آشفته بخیارک ازان تپاه کلان را بیاسا رسانید -  
 ممرش میر جمال الدین مسعود ( که در اهل مناصب محسوب  
 بود ) در سال سیوم جهانگیری نهال زندگیش از تدد باد  
 اجل در افتاد - مادرش در حالت اعتضار ( چون آثار یاس  
 از چهره احوال او مشاهده نمود ) از قوط محبت و غایت<sup>(۲)</sup>  
 دل بستگی انیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

( ۲ ) نسخه [ ۱ - ج ] از افراط محبت .

( باب المیم ) [ ۲۵۴ ] ( عائز الامراء )

جان سپرد . زنده بآتش درآمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار درائی دارد اما جان باختن مادر نسبت به فرزند خالی از غرائب نیست . اما حقیقه آنرا با این نسبت نیست . چه در صورت اول بها می باشد که بے تحقق محبت و شیفتگی ادای رسم لازم می افتد . ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد خود را بآتش می اندازند \*

• مخدوم الملک ملا عبد الله انصاری •

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوری سم . آدای او از جانب ملتان بمسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند . ملا عبد الله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود . و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید . آواز فضیلت او عالم را فرو گرفت : حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوی ( صلی الله علیه و آله و سلم ) از تصانیف اوست . سلاطین وقت غایت احترام او بجا می آوردند . جذت آشیانی کمال توجه بحال او بذل می نمود . چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامی امتیاز بخشید . گویند ( روزه سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از درر دیده گفت بابر

( ۲ ) نسخه [ ۱ - ب ] بسیار - ( ۳ ) نسخه [ ۱ - ب ] زنان و مردان -

( ۴ ) نسخه [ ۱ - ب ] صدر الاملام \*

( مائرا لامرا ) [ ۲۵۳ ] ( باب العیم )

پادشاه را پنج پسر بود . چهار رفتند یکی ماند . سره صید  
خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا . جواب داد که بهتر  
از نمی یابم . چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح  
مروارید ( که بقیمت بیست هزار درپیه همان زمان پیشکش  
آمده بود ) بار تواضع نمود \*

چون ملا را عصبیت ( که آنرا حمیت دین نامند ) بیشتر  
بود در پرداختن دین داری استیفای قوت غضبی بر وجه  
اتم می نمود . چنانچه قتل شیخ علائی بحسن سعی ملا  
دافع شد . از ارشد اولاد شیخ حسن است ( که از کبار  
مشائخ بنگاله بود ) . تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر  
بزرگوار نمود . و پس از زیارت بیت الله در خطه بیدانه  
رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام  
می نمود . در آن اثنا شیخ عبدالله نیازی [ که از خلفای  
شیخ سلیم چشتی بود . و بعد معارفت سفر حجاز بمیر  
سید محمد جونپوری ( که خود را مهدی موعود میگردانت )  
گوریده ] در بیدانه ممکن گردید . شیخ علائی درش از خوش  
کرد . ( ۳ ) و طریقه پاس انفاس را ( که میان طائفه مهدویه  
مقرر است ) از فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت .  
و با جمعی کثیر بتوکل پسر می بود . و شب ظروف خانه

---

( ۲ ) نسخه [ ج ] مهدی وقت مودن . ( ۳ ) نسخه [ ب ] خوش کرده .

( باب ۴۰۰ ) [ ۲۵۴ ] ( مآثر الامراء )

حتی ارانی آب هم خالی میگذاشت - روز نو روزی نو -  
 ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه  
 را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود -  
 شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک آمد  
 او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ  
 متأثر شده آهسته بدر گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر  
 صالک محروسه محتصب الهی نمایم - و الا ازین فله در بدر (و  
 که علما فتوای قتل تو نوشته اند - شیخ بدکن شتافت - چون  
 سلیم شاه بدفع فتنه نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبد الله  
 ظاهر کرد که شیخ عبد الله پیر نیازیان است - سلیم شاه در  
 ( ۹۵۵ ) نصد و پنجاء و پنج ار را طلبیده چندان قازیانه و  
 چوپ و لکد زن که از هوش رفت - گریزند تا زمانیکه شعور داشت  
 ( رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا ) میگفت - بعد صحبت بهیاضت بر آمد و  
 از مهدویت ابا نمود - و در سنه ( ۹۹۳ ) نصد و نود و سه  
 در خدمت عرش آشیانی ( که متوجه اتک بذر اس بود )  
 رسید - لختی زمین مدد معاش بزام فرزندان در سپرد  
 انعام شد - در سن نود سالگی سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم هجری  
 در گذشت \*

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

( ۲ ) در نسخه [ ج ] لفظ هم نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] یک هزار هجری \*



( مائراامرا ) [ ۳۵۵ ] ( باب المیم )

تحریر نموده شیخ علایی را از هندیه طامید - سلیم شاه همان  
 کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا  
 گفتن تودانی و او - ملا فرمود تازیانه زنند - در تازیانه میوم  
 روح او بعالم علوی پرواز نمود - جسدش را پهای فیل بخت  
 تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم  
 گمان قیامت بردند - بر قالب شاخ چندان گل ریخته شد  
 که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه درلس سلیم شاه  
 هم بدر حال نکشید - هنگام ( که جذت آشیانی بار دیگر  
 هندوستان بقبضه اقتدار در آرد ) ملا را بشیخ الملامی  
 مخاطب نمود - پس ازان ( که سلطنت هندوستان بجلوس  
 عرش آشیانی رونق دیگر یافت ) ملا بخطاب مخدوم الملک  
 اختصاص گرفت - و بیوم خان برگشت تا نکواله بجمع یک لک  
 روپیه تنخواه داده پایه عزت او را از همه اکابر گذرانید - و  
 از اعظم ارکان دولتی ساخت - بعد از مرور مدتی و شهر  
 مزاج سلطنت بعضی حوادث از فضلی عصر منحرف شد - در  
 سال بیستم و چهارم سنه ( ۹۸۷ ) نهد و هشتاد و هفت او را  
 با شیخ عبد الغنی صدر ( که هر دو مدتاً باهم منازع و  
 مخالف بودند ) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند  
 با وصف آن مرکز میان ایشان ( نه در اثنای طریق و نه دران  
 مقامات منیف ) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نیستی •

( باب المہم ) [ ۲۵۶ ] ( مآثر الامرا )

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبری معزز و معتبر بود و بعزم و مداخلت زای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و سمیت دانشمندی از بہمہ جا رسیدہ شیخ ابن حجر مشہور مفتی مکہ باستقبال آمدہ احترام بسیار بجا آوردن - و در غیر موسم در کعبہ برای او واگرد - چون هنگام میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموم نمود ہرج و مرج غیر واقعہ ہندوستان را یقین پنداشتنہ بطمع ریاست و حسب جاہ برگشتہ باتفاق شیخ عبد الذبی صدر بہ احمد آباد گجرات آمد - چون پیداشاہ ظاہر شد ( کہ آنها بذات خبت ہرگز در مجالس و محافل حرفہای ناشایستہ بجناب پادشاہی نسبت میدہند ) برخی را باخفا بذات آن ( کہ بیگمان محل در مدد سفارش و امتشفاق از ہودزد ) تعیین کرد - مخدوم الملک در ( ۹۹۱ ) نہصد و نود و یک از کمال قرص قالب تہی کرد - گویند باشاہ عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالذہر آردہ مدفون ساختند قاسمی علی بضبط اموالش مامور گشت - خرائن و دہائن بہیار در لاہور برآمد - از ان حملہ چندین صندوق خشمی طلا از گورخانہ او ظاہر شد ( کہ بہانہ اموال دفن کردہ ہوں ) - ازین جہت پسرانش بعلی تحقیق اموال چندسہ در شکنجہ بودند - ہہ کردہ در پیہ از برآمد .

( ماکر الامرا ) [ ۲۵۷ ] ( باب المیم )

شیخ عبد القادر بدارنی در تاریخ خود نوشته که  
 مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان  
 فرض نیست. چه امن طریق شرط است. و طریق یا دریا  
 است [ و آن بدون قول نورگی . میداند آنها ( که  
 صورت مردم و عیسی دارد ) جاری نیست و این خلی  
 از ذبح دین نباشد و حکم بمی پرستی دارد ] و با راه  
 عراق است ( و درانجا نامزای معابد شایع گفته ) . گویند  
 مخدوم الملک از تعصب و تقدس ( که در مذهب داشمی )  
 جلد ثالثی رفته الاحباب را ( که اختی احوال و تقریط در احوال  
 سلف واقع شده ) احوال نمود . ازین جهت این جلد  
 کباب است .

### • میرزاده علی خان •

پسر محترم بیگ . از امرای عهد مرش افغانی است .  
 بمصوب هزارگی رسیده صل نهم جاوس اتفاق دیگر امرا  
 بمقانب عبدالله خان ازبک ( که از مالک بطرف احوال  
 رخصی ادبار گرفته ) دستوری رفته ( که نصیب  
 پادشاهی جانبها گجرات تصدیق است و خازن کلین  
 ملقا دستوری پذیرفت ) نامدرده بهرایی او مرخصی گفت .  
 صل نوزدهم ( که پادشاه طرف شرقی دیار عربی فرمود )  
 مشارالیه از حاکمه نهبان بمطرف غرب بود . پتیر بتادیس

(باف المیم) [ ۲۵۸ ] (ماکر الامرو)

(۲) قاسم خان عرف کامو ( که با جمع از اناغده سرشورش در

هدون بهار برداشته بود ) با جمع نامزد شد - و تزدن یصندیده

بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده -

سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بهاط بوس سرمایه

افتخار اندوخت - سال بیست و سوم ( که شهید از خان

بهالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوری یافت ) او را در

همراهیانش برنوشتند - سال بیست و پنجم بهراهی خان

اعظم کوکه بشرتی دیار معین گردید - چون دران دیار کار

نمایان از صورت نه بیست سال سی و یکم نزد قاسم خان

حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیران سال سی

و دوم درزی ( که نوبت سید عبدالله خان بود و شخصی

بر فوج پادشاهی افتاد ) مطابق سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و

نود و پنج هجری روزگار او بسر آمد \*

### • میرزا فولاد •

بهر خداداد برلاس اسمک - معنی لفظ برلاس شعاع

با نسب اسمک - و نسب تمام الوس برلاس بابرومهی ( که

اول که رسید که بلقب برلاس اختصاص یافت ) می رسد -

و او پسر قاجوای بهادر اسمک جد هفتم امیر تیمور صاحبقران

(۲) نسخه [ ب ] سرشورش - (۳) نسخه [ پ - ج ] آورد - (۴) نسخه

! [ ب ] کنکار - (۵) نسخه [ ج ] ابرد مهی - (۶) نسخه [ پ ] داشت \*

و برادر توام قبل خان بود که بعد سیوم جنگیر خان است \*

میرزا فولاد ابا عن جد درین دردمان دیرین بندگی و  
 قدیم الخدمه است - چون عبدالله خان رالی توران مکرر  
 با عرش آشنائی با تعارف هدایا صلحه جناب درستی شده  
 گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچه ظهور آورد - و احتدعای  
 کوشش ایران دیار نمود که به نیروری یک جهتی عراق و  
 عراق و فارس از ارزاک نشین آن مرز بوم مستخلص  
 گردانند - عرش آشنائی بمقتضای فتوت و صورت در سال  
 بیست و دوم میرزا فولاد را ( که جوانی متعلی با آداب عالی  
 و مراتب شامی بود ) با برخی از نفائس هندوستان  
 با ابلجین توران (خصی فرمود - و در جوابی رقم پذیر  
 ساخت که صلحه مفویه را انصاف به خاندان نبوت  
 متعقن است - پاس آن لازم - اخلاف اثین و کیش را  
 سرمایه آرزوی ملک سقانی نمی سازیم - و گزیده اغنائیهای  
 پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون از شاه ایران  
 را با احترام باد فکوده بود در نکوشش آن هم با دوزخهای  
 هوش افزا برنوشت \*

\* بزرگش نخواستند اهل خود \*

\* که نام بزرگان پرشتی بود \*

---

(۲) نسخه [ ج ] صلحه جناب شده - (۳) نسخه [ پ ] ساخته \*

( باب المیم : ) [ ۲۶۰ ] ( مآثر الامرا )

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت <sup>(۲)</sup> بهندوستان معاودت نمود . و در <sup>(۳)</sup> رکاب پادشاهی بخدمت گذاری و نیکو پرستاری <sup>(۴)</sup> چهره کامیاب می اوردخت . چون درین قوم جهالت و شرارت لڑکجه ا کد اعلی طینت انما بدان سرشته اند ) بعد انتساب رسوم معاشرت تربیت هم می دانند خصوص در امور مذهب و ملت ( کد عصبیت و تشدد را حمیت دین نامند )

در سال سی و دوم هجری سنه ( ۹۹۶ ) نصد و نود و شش هجری میرزا فولاد از شورش جوانی و فحوت مردانگی ملا احمد تازی را ( که از مشایر فضلی وقت بود ) بزخم جانکاه بواجبین نفس رسانید . و خود <sup>(۵)</sup> بداروی اکبری پیاسا رسید .

تفصیل این اجمال آنکه ( چون عرش آشیانی بر فواز صلح کل آمده وسعت مشرب را ملای عام داده بود ) هر گروه قرار داد خویش را بے الدیشه بر سرانیدے . و هر یک بآئین خود بے وسواس ایزد پرستی نمودے . ملا احمد با فرادان دانش در امامی روش استوار پا و زبان دراز داشت . پیوسته گفتگوی سنی و شیعه بر گزاردے . و از طبیعت گرفتگی گذارش را بے هنجاری رسانیدے . میرزا

( ۲ ) نسخه [ ج ] بهند - ( ۳ ) نسخه [ ب ] او در رکاب - ( ۴ ) نسخه [ ب ]  
نصب - ( ۵ ) نسخه [ ج ] بارداری اکبری .

( ماکر الامرا ) [ ۳۶۱ ] ( باب المیم )

فولاد ( که در تسفن بدان نمط راه بی اعتدالی می سپرد )  
 کینه او در دل گرفته به جان گزائی برنشست . تا آنکه  
 نیم شب با یکی از همسران بتاریک کوچه بزمین درآمد . و  
 یکی را بعنوان چاوشان شاهی بطلب او روانه گردانید . در میان  
 راه قاپوطلبان بد سگال بشمشیر گرفتند . دست او از  
 میان ساعد قلم شد . از فراز زمین بزمین افتاد . دلبران  
 بیباک جدائی سر پنداشته بی کم کذاں به پیغوله در شدند .  
 زخم خنجر فولاد <sup>(۲)</sup> تاریخ این صاعقه اسمی . ملا با چنبن زخم  
 کاری دست برداشته خود را بخانه حکیم حسن انداخت .  
 بجمت جوی عس بدان در خود سر مراع گرفتند . با آن  
 ( که از برخم نشانهای خون حال پیدائی داشت ) آنها  
 نمی گریه کردند . عرش اشیایی خانخانان و آصف خان و شیخ  
 ابوالفضل را بهر مش پیش ملا فرستاد . او با دل خون چکان  
 سرگذشت را باز گزارد . عرش اشیایی مهرزا فولاد را با  
 همدستش از کسوت همتی عریان ساخت . و پهای فیل بخته  
 در تمام شهر لاهور گردانید . هر چند عدهای سلطنت در  
 دهائی آن خون گرفته ها سعی نمودند سودمند نیامد . ملا  
 نیز بعد از سه چهار روز بمط همتی در پیچید . گویند  
 شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر تبر ملا معانظ چند

(۲) یعنی صاعقه و نوره و عرش شهری .

( باب المیم ) [ ۲۶۲ ] ( مآثر الامراء )

را گذاشته بودند . چون همان ایام اردوی بادشاهی بعزم کشمیر انتفاض نمود عوام و جهای شهر بجهت ارزا برآوردند سوختند .

چون احوال ملا خالی از غرائب نیست مجمل از آن طیل رقم پذیر می گردن - اسلاف ملا فاروقی حنفی مذهب بوده اند . و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود . در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده (وزن چند در قریب جوار ملا اقامت کرد . بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهی یافته رغبت بدان طریقه پیدا کرد . و بر زبانها افتاد . هر چند در عنفوان شباب از رسمی دانش و پرداخته باوان تلامذه همت می گذاشت اما ( چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمی در آن بلده میسر نبود ) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید . چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت . و بجانب بون و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشی گذرانید . و در قزوین بملازمیت شاه طهماسب صفوی استسکان یافت . و چون شاه اسمعیل ثانی فرمان روی ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت . و بسیار



( مائرا الامرا ) [ ۲۶۳ ] ( باب العیم )

نضای رقی را دریاقت و استفاده نمود . پس ازان از  
 راه دریا بدان رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده  
 پیوست . و در سال بیست و هفتم در فتح پور سبکری بدرگاه  
 اکبری دولت بار انداخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت . و  
 بتالیف تاریخ الفی ( که متضمن احوال هزار ساله اسلام  
 باشد ) مامور گردید . و از وقایع هر ساله را بدقت تمام تا  
 زمان چنگیز خان در ساک تحریر کشیده در در جلد مرتب  
 ساخت . چون از کشته شد بقبه احوال را آصف خان  
 جعفر تا سال ( ۹۹۷ ) نهد و زد ، هفتی نوشته قدیمه  
 گردانید . گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفی می نوشتی  
 بخدمت پادشاه می خواند . چون بذکر خلافت خلیفه ثالث  
 رسید در بومعت قتل و شوم آن اظتاب و بسط بکار بود .  
 عرض اشیا بی ازان طول مقال بدال در آمده فرمود که مولوی  
 قضیه را چرا بدور و دراز انداختی . ع محابا بعظور او را  
 و اکبر تو را عرض کرد که این تضرع روضة الشهداء اهل  
 صلیک و جماعت است . بکتر ازین اکتفا نمی توان کرد . ازین  
 قسم حرفها از در مذهب تدبیر شهرت تمام داشت . شیخ  
 عبد القادر بدارونی در منتظم التواریخ آورده که در آن روز  
 بازار از راه دهم . بعضی اهل عراق تعریف من کردند . گفتی

( ۲ ) نسخه [ ج ] تمه را . ( ۳ ) نسخه [ ب ] نمی توانم کرد .

( باب المیم ) [ ۲۶۴ ] ( مآثر الامراء )

نور ترفض در جبین ایشان همان می نماید . گفتیم چنانچه  
نور تمنن در چهره شما \*

• میرزا سلیمان حاکم بدخشان •

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورگان  
می رسد - این آنگاه از دیوباز به دادوری جمع ( ۲ ) که  
خود را از نسل سکندر رومی می شمردند ( مسمک معنوی  
داشتند - و از سلاطین اطراف کسه مزاحم احوال آنها  
نمی شد - و بقلیل باج از آنها اکثفا می نمودند - چون  
تربیتی بمسلطان ابوسعید گورگان رسید سلطان محمد را ( که  
آخرین آن طبقه است ) بدست آوردند مع اولاد و اقربا بقتل  
رسانید - و بدخشان متصرف شد - پس از آن ( که سلطان  
محمد میرزا پسر سلطان ابوسعید بمدرقلند غایب شده در  
گذشت ) امیر محمود شاه ( که بیمن تربیتی او بمرتبه امارت  
رسیده بود ) پندس نام سلطنت بنام میرزا بایمقلر و میرزا  
محمود پسران آن مرحوم کرده بعد ماحول ساختن اول و  
کشتن ثانی در ( ۹۰۵ ) بهصد و پنج بمسلطنت بدخشان  
برنشست - تا آنکه در ( ۹۱۰ ) بهصد و ده فردوس مکانی  
گیتی ستانی ( که در مارادالنهیر با سلاطین جهتا و اورنگ

( ۳ ) نصف [ ب ] بهاری - ( ۴ ) نصف [ ج ] بلخیل - ( ۵ ) در [ بهم نهم ]

( آثار الامرا ) [ ۲۶۵ ] ( باب المیم )

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی (وزگار نقش درستی  
لمی نشیند) دل از موطن اصلی برداشته با معدودے متوجه  
بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائی سپرده  
پیش شتافتند - ناگزیر از هم به ملازمت پیوسته - پادشاه  
با آن همه <sup>(۲)</sup> بے اعتدالی وی ( که با در عمزاده ایشان  
کرده بود ) (خصت خراهان داد که با قدرے اموال بدرزمنی  
و بدخشان را کنصیق نموده بکابل آمد \*

چون در ( ۹۱۲ ) نهصد و دوازده فندهار محاربه از  
شاه بیگ ازخون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود  
میرزا (ا که پدر میرزا سلیمان باشد) بدخشان فرستاد - در  
بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانیده -

و در سنه ( ۹۱۷ ) نهصد و هفده (خمن ارتحال ازین عالم  
بر بصره - گیتی ستانی بدخشان را به شاهزاده همایون  
مکرمی نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمتی اشتغال  
داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربه <sup>(۳)</sup> رانا سانگا نهم (جبه سنه

( ۹۲۲ ) نهصد و سی و سه شاهزاده جهمی بندر بصره کابل و  
بدخشان (خصت بامر) تا یک سال در بدخشان عسرت پیرا  
بوده یکباره شوق والد ماجد گرامی گریبان گیر وقتی شد -  
بے اختیار هذان تماسک از دمی داده بدخشان را بحلطان

(۲) نسخه [ ج ] با این همه - (۳) نسخه [ ج ] در صاریه \*

( باب المیم ) [ ۲۶۶ ] ( مآثر الامرا )

اویس ( که میرزا سایمان بدامادی از انتظام داشت ) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان ( که از خوانین کاشغر است ) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا همدال پیش از رسیدن قلعه ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد معاصره سه ماه بجهت بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در همد اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت هر خود نپسندم - و امثال حکم را چاره نیصت - بنابراین میرزا سلیمان را (خصت بدخشان کرده بسطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندی حقوق صدر این امر عجب نمود - اکنون میرزا همدال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بار ( که نسبت فرزند می دارد ) بدهد بموقع خواهد بود - و آما از زمه خود ساقط کرده میراث را بوارت سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش از آن ( که بکابل رسد ) بدخشان از آسب بدالدیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام انولایم را در حیطة اقتدار خود آرزو کامردا باستقلال گشت - و

( ماکر الامرا ) [ ۲۶۷ ] ( باب النمیم )

بعد امتیلابی شیروخان در هندوستان ( که میرزا کامران خطبه  
و سکه کابل بنام خود کرد ) بمیرزا پیغام فرستاد که در  
بدخشان نیز خطبه و سکه او باشد . میرزا از قبول سر باز زده  
بلشکر کشی انجامید . پس از تلافی میرزا در خود ضعف  
مشاهده کرده بدر آشتی زد . و ناچار خطبه و سکه بنام  
او ساخت . میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده  
بمردم خود سپرده مراجعت نمود . میرزا نقض عهد کرده  
آن محالات را متصرف شد . میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان  
موجب بوده در حدود اندراب جنگ واقع شد . شکست  
بر میرزا سلیمان افغانه بقلعۀ ظفر متحصن گردید . و از  
طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و  
به اختیار برآمده میرزا کامران را دید . او میرزا را با  
پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد . جمعه هفدهم

ماه جمادی الثانی تاریخ<sup>(۴)</sup> این واقعه یافته اند .

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه ( ۹۵۲ ) نصد  
و پنجاه و دو هجری بود پادشاه از عرق معارفت نموده قلعه  
فندهلو از میرزا مسکری جبراً و لبراً بر گرفت . و آمد آمد  
بکابل شهرت یافت . میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۴) یعنی اصل جبل که ( ۱۳۸ ) هجری میشود . (۳) در نسخه [ اوج ]

لفظ [ سنه ] نیست .

( باب الهمیم ) [ ۲۶۸ ] ( مآثر الامراء )

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمع از هوا خواران  
 میرزا اتفاق کرده قلعه ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را  
 مقید ساخته ببقام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند  
 این ملک سپرده خواهد شد - و الا مردم شما را بقتل  
 رسانیده ملک بارزیک می سپاریم - علاوه تدبیر سابق گشته  
 میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود -  
 و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پدشمان  
 گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرت نوشته بصرعت  
 متوجه بدخشان شد - چون جنم آشیانی کابل را بے جنگ  
 از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده  
 خطبه بقام خود ساخت - جنم آشیانی در سنه ( ۹۵۳ )  
 نهصد و پنجاه و سه عزان عزیمت بصوب بدخشان منعطف  
 فرمود - میرزا قاب مقاومت نیارده اداره دشت هزیمت  
 گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده  
 قلعه ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران ( که  
 پسندیده فرار نموده بود ) کابل را خالی دیده بصرعت رسیده  
 متصرف گردید - تا کوزیر جنم آشیانی میرزا سلیمان را طلب  
 داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس از آن ( که  
 جنم آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد ) میرزا  
 بعضی محال فریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

(بناظر الامرا) [ ۲۶۹ ] (باب الحیم)

آن پادشاه بدر وقاحت زده با اتفاق میرزا ابراهیم و کوچ  
خود خرم بیگم مشهور بولبی نعمت ( که مدار مهمات برد  
بود ) بر سر کابل آمده محاصره کرد \*

چون منعم خان از قرار واقع بمکانظمت قلعه و شهر  
پرداخت بستوره آمده ناچار بصلح کوفه راضی شده برگشت.

در ( ۹۶۷ ) نصد و شصت و هفت فوج فراهم آورده متوجه  
بلخ شد . هر چند خیراندیشان در بین ظاهر کردند که باین

مردم مقابله با پیر محمد خان ( که چندین سلاطین نژادان  
با خود دارد . و هجوم ارزکیه بمرتبه ام ) از حساب

دور است . چه مبارزان کاراکه در صورت مقابله فوج  
قلیل با کثیر تجهیز کرده اند که در اشکر کم سردار بسیار

باشند . در اینجا در سردار پیش نیست . بک شما و دیگر  
میرزا ابراهیم . باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه در آرد .

چون دید کار پیشرفت نمی شود بدخشان رویه روانه شد .  
بمیرزا ابراهیم ( که گرم کارزار بود ) گفتند چه رفتی تلاش

است . پدر شما برآمده رفتی . گفت برآمدن دشوار  
است . همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید . محمد

قلی خان شغالی درشتی کرد که مقرر پاهیان استی که  
هرگاه پاهای از غنیمت بقدر کمان جدا شود دیگر بدستی

آمدن از دشوار . تاج میرزا نصد معلوم برآمده با

( باب المیم ) [ ۲۷۰ ] ( مآثر الامرا )

معدودسه پیاده پا چار ضرب زده بموضع رسید - مردم آنجا  
شذاخته مقید نزد پیر محمد خان بودند - ار چند روز نگاه

داشته بقتل آرد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر ( تاریخ <sup>(۲)</sup>

یافته است ) پیش ازین وائعه میرزا ابراهیم قصیده گفته

که مطلع اش این است \*

\* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل \*

\* آرام بچهر بیرون با داغ دل سر از گل \*

و یکی از فضلا این رباعی گفته \*

\* رباعی \*

\* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی \*

\* از سایه خورشید درخشان رفتی \*

\* در دهر چو خاتم سلیمان بودی \*

\* افسوس که از دست سلیمان رفتی <sup>(۳)</sup> \*

چون در حال هشتم اکبری بمخفی درخراسان میرزا

محمد حکیم ( که مادرش بدست شاه ابوالمعالی ناسخ شناس

گشته شده ) میرزا سلیمان با اتفاق زوجه خود بکابل در آمد

و ابوالمعالی را به انتقام بخلق کشید و میبینه خود را

به ازدواج میرزا محمد حکیم در آرد در حصه ملک

کابل بمردم خود تقسیم کرد - و امید علی را ( که از

امیان امرای بدخشان بود ) بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین

( ۲ ) یعنی [ سینه نهید و شصت و هفت ] ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] از شهر سلیمان \*



( مآثر الامرا ) [ ۲۷۱ ] ( باب المیم )

نمود و خود بددخشان شتافت . چون میرزا محمد حکیم از تسلط بددخشیان بمتوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد . میرزا سلیمان بددازک این حرکت در ( ۹۷۱ ) نهم و هفتاد و یک روانه کابل شد . میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقی قانقال و معصوم کوکله سپرده بر آمد . و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرض آشیانی شد . میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا اکبری یافته جلوریز تعالیب شده معلوم کرد که <sup>(۲)</sup> میرزا زلفه ایسی . برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصره کابل پرداخته . چون شنید [ که میرزا محمد حکیم با پسر محمد خان و غیره اتکه خیل امرای پنجاب ] که بامر عرض آشیانی بکومک مامور شده اند [ قریب رسیده ] بددخشان برگشت . و باز در <sup>(۳)</sup> سنه ( ۹۷۳ ) نهم و هفتاد و سه عزم کابل از امرای اکبری خالی یافته با حرم بیگم متوجه گردید . حکیم میرزا شهر را استعظام داده بغوربند شتافت . میرزا سلیمان لدبیره چند بکار برد . نزدیک بود که مید مقصود بدام افتد . میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت . ثچار میرزا کابل را محاصره کرد . آخر معی بجائز رسید . بمشور پیشکش اکتفا کرده بددخشان مراجعت نمود .

( ۲ ) نسخه [ پ ] معلوم گردید . ( ۳ ) در نسخه [ پ ] [ لنگ ] سنه [ لنگ ] .

( باب المیم ) ( ۲۷۴ ) ( آثار الامراء )

(۲) اسبانی ( که لائق چنان مهمان باشد ) ارسال داشت . میرزا  
 ( که حاصل چند ساله بدخشان را دفعه مشاهده نمود )  
 طرب نمود گردید \*

چون بحواشی دارالخلافه رسید نوئیذیان دارا شکوه و  
 اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند . و چون سه  
 گروهی دارالخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی  
 باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند . و از در  
 دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره  
 و پوششهای زرین آراسته در رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر  
 فیل یک قلاده چینه بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون  
 مزین بسقراط و گاردان با زرین افسارها نظرفریب تماشاگران  
 ساختند . پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود . جشنها ترتیب  
 یافت . و در مهمان نوازی و خاطر جوئی دقیقه فرد گذاشت  
 نشد . و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی  
 میرزا تهیه یورش بدخشان نماید . اتفاقاً در همین سال منعم  
 خان خاننخانان صوبه دار بنگاله رخت هستی برآست . بمیرزا  
 تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد . از وطن درستی بدان  
 ولایت وسیع نپرداخت . ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعیین  
 شد . میرزا دانست که در کمک تاخیر است . رخصت سفر

(۲) نسخه [۱] اسبانی - (۳) نسخه [ج] وسیع مهورر نپرداخت \*

( مآثر الامراء ) [ ۲۷۵ ] ( باب الميم )

حجاز گرفت که شاید ازان راه بدخششان شناخته کاره بگره‌بزی  
 سرانجام دهد . چنانچه ازان قدسی مطاف بعراق عجم نزد  
 شاه اسمعیل ثانی رفت . او احترام نموده جمعی بکرمک همراه  
 کرد . بهرات رسیده بود که پیمانۀ زندگی شاه پر شد . مایوس  
 بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشی کرد . و چون کاره  
 بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست . می خواست بفراج  
 پنجاب آمده شورش افزاید . میرزا ازیں اراده او را بلز داشته  
 باتفاق صمت بدخششان (د آرد) . میرزا شاهرخ معتقد بیکار  
 گشته باندک زن و خورد برخی بدخشیان راه بیوفائی سپرده  
 بمیرزا پیوستند . میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکواب  
 رفت . و آخر <sup>(۲)</sup> باشتی گرائیده از طالقان تا هندوکوه ( که در  
 افطام میرزا ابراهیم بود ) بمیرزا سلیمان قرار گرفت . زمانه  
 باتفاق و دوستی می گذرانیدند و گاه بتحریریک فتنه اندوزان  
 نفاق در میان می آمد . تا والدۀ میرزا شاهرخ زنده بود  
 مقدمات زنجش زود اصلاح پذیرفت . پس از واقعه خانم  
 میرزا شاهرخ بخویهتن بینی افتاد . <sup>(۳)</sup> میرزا سلیمان پیش  
 عبدالله خان اوزبک والی توران رفت که به امداد او کامیاب  
 خواهش کردند . چون او بهمم تاشکند زنده بود باسکندر خان  
 پدرش صحبت بمیرزا در گرفت . لیکن پس ازان ( که معلوم

(۲) صفحه [ چ ] و آخرها . (۳) صفحه [ پ ] افکاره .

( باب الامیم ) [ ۲۷۶ ] ( مآثر الامراء )

(۲) کون که عبدالله خان بر سر غدر است ) بصورت بر آمد ،  
 چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیادشگری پیش  
 آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد ، میرزا به کشم  
 اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میوزایان و  
 خلل آن دیار شنیده در سنه ( ۹۹۲ ) نصد و نود و دو  
 به بدخشان آمد - میوزایان ملک از دست داده بے جنگ  
 بر آمدند - میرزا شاهرخ روانه هند گردید - و میرزا ( چون  
 ندامت سابق عائد حال داشت ) برفتن هندوستان راضی  
 نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمعات بجهت  
 خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندس  
 جمع همراه داده بدخشان فرستاد - باز شکست خورده  
 مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم در گذشت ناچار میرزا  
 عازم هندوستان شد - کزور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده  
 تا پیشاور رسانید - در آخر سال سی و یکم قریب دار الخلافه  
 رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش اشیانی  
 آرد - و بمنصب پنجهزاری اختصاص گرفته باعزاز و آسودگی  
 می گذرانید - در سنه ( ۹۹۷ ) نصد و نود و هفت رفت  
 ( که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند ) میرزا را بذایر  
 کبر سن ( که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشی تاریخ ولادت  
 (۲) نسخه [ ب - ج ] معلوم گردید .

( مآثر الامراء ) [ ۲۷۷ ] ( باب العليم )

اربع ( در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگی بسپرد -  
در مردانگی و رزم شناسی یگانه روزگار بود \*

### مصعب علی خان رهناسی

از امرای چهار هزاری اکبر شاهی است - به پودلی و  
تهور منصف و به سپه کشی و سپه داری نامور بود - چون  
مدتها حکومت رهناس داشت برهناسی شهرت گرفت - آن  
قلعه ایست در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از  
بدائع صنایع آفریدگار - مصلون از رهم اختلال - فراز کوه  
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کوه و عرض و  
طول آن زیاده بر پنج کرده است - و از زمین هموار تا سطح  
آن قلعه یک کرده بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار  
می شود - و فرادان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه  
بالای قلعه با آن بلندی هر جا سه چهار گز برکنند آب  
شیرین پدید آید - از میان بی بذای این قلعه هیچ فردی  
از فرمانروایان بهران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه

---

چفتامن برهمن در سال ( ۹۴۵ ) نصد و چهل و پنج  
( چون ولایت بنگاله بجنمت اشیانی فتوح شد ) شیر شاه  
سور با سائر افغانان و خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه  
( ۲ )  
جهاز کهند بحدود رهناس آمد - و راجه امانهای قدیم

---

( ۲ ) نسخه [ ب - ج ] چهار کند - و در [ بعضی نسخه ] چهار کهنه \*

( باب المیم ) [ ۲۷۸ ] ( مائرااموا )

را داد، طرح یکجتهی انداخت . و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است می خواهم که مردمی بجا آری و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهی . و مرا همین احسان خود سازی . بصد زبان چاپلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد . این بیگانه ملک آشنا ششصد درلی سرانجام داد . و در هر درلی دو جوان معلم را در آورد . و در اطراف درلی کنیزان را گماشت . و باین هیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست و فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت . و ازان باز بدست فتح خان پتئی (۲) که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده ) افتاد . و به پشت گرمی آن قلعه با سلیمان خان کرانی ( که حکومت بنگاله یافته بود ) دم مهمت و منازعت میزد . و پس از چند روز جنید کرانی بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد . چون کارش سپری شد آن سید چند گاه باندیشه حراست آن اهتمام می نمود . لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعه یکی از معتمدان بازگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند . درین اثنا مظفر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] نیلی . و [ ج ] نپهی . و دو بعضی نسخه [ پل ] هم آمده .

( مآثر الامراء ) [ ۲۷۹ ] ( باب الميم )

خان با عساکر صوبه بهار (و بتسخیر نهاد - از بمقتضای جنسیت بشهباز خان کذبو (که دران هنگام زاده گچپتی را بانواع مالش پامال اراکي ساخته بعرش سوي رام را در قلعه شیرگنده محصور داشت ) مانجی گردید - و وی گرم و

گیرا شناخته در سال بیست و یکم سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و

هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال

بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علی خان باز گذاشته

خود روانه حضور گردید - ازان ازان سالها سال آن ناحیه

بکار دانی و داد دهی آن امیر معامه فهم شجاع منظم بود -

و همواره با جمعیت شایسته کوهی بنگاله بود - و در برگردن

خار و بن فساد آن دینر مهمانی جمیاء بتقدیم می رسانید -

و بپوش حبیب علی خان ( که جوان مردانه بود ) بنیابش

بدر بنظم رهتاس و آن حوالی می پرداخت - چون بیشتر

تولد ازان صوبه بهار بخدمتگذاران بنگاله شدافتند یوسف متی

نام در سال سی ام افغانه چند فراهم آورده دست بتاراج

برگشود - حبیب علی از شورش جوانی بپوش آمده ساز

بیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامه دلیری و دلاوری بها

آورده نقد زندگی در باخت - محب علی خان ازین خبر

جانکاه کالیوه شد - و هر چند بتابی نمود امرای بنگاله

نگذاشتند - چون شاه قلی خان محرم لازم حضور بود تنبیه

(باب المیم) [ ۲۸۰ ] (مآثر الامراء)

آن بهرمایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش  
 فرز نشست . و چون در سال سی و یکم بحکومت هر صوبه  
 در امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا زنجور  
 شود دیگری بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق  
 محب علی خان قرار یافت . و چون در سال سی و سیوم  
 صوبه بهار باقطاع راجه بهکومت داس مقرر شد جاگیر او نیز  
 بکچواکه تنخواه گشت . و ملتان در تیولش خیال کرده  
 مشهور طامپ بنام او رقم یافت . و آغاز سال سی و چهارم  
 باستان بوس رسیده کام دل بوگرفت . و بانواع عاطفت  
 و عزت شادمانی افزودخت . و در نخستین فرست کشمیر  
 ( که در همین سال مطابق ( ۹۹۷ ) نصد و نود و  
 هفت واقع شد . ملتزم رکاب بود . دران شهر مزاج عنصری  
 او از هیز اعتدال انحراف نمود . و وقت مراجعت نزدیک  
 کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد . یک روز پیشتر  
 عرش اشیدانی بهخزاش رفته پرسش نمود . گویند دران حالت  
 ( که جان می سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود ) یکم  
 گفت لا اله الا الله بگوئید . پاسخ داد که هنگام لا اله گفتن  
 نیست . وقت آنست که همگی دل به الله پردازد \*

\* میر ابوقواب گجراتی \*

از سادات سلامی شیراز اسمی . حدش پیرو خدا پس الدین



( متأثر الامرا ) [ ۲۸۱ ] ( بان المیم )  
 سر الله ( که از راه هبة الله نیز گویند . و مشهور بود بصید<sup>(۲)</sup>  
 شاه میر ) در علوم مکتسبه بهرا فرادان داشت . و با امیر  
 صدرالدین شیرازی همدرس بود . در زمان سلطان قطب الدین  
 نبیرا سلطان احمد ( که احمد آباد بنام از اساس یافته ) را در  
 گجرات گشت . و بعد چندست بوطن هالف معارفت نمود .  
 و باز دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی بهمد حکومت سلطان  
 محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین ( که بدر میر  
 ابوتراب باشد ) بدان راه آمده در جانبانیر محمد آباد  
 ( که قدیم دارالخلافه ملاطین آنجا ست ) خدمت اقامت  
 انداخت . و در افامه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت  
 و کتب مفیده در <sup>(۳)</sup> رشقه تالیف کشید . و فرزندان ارجمند  
 گذاشت . ارشد ایشان میر کمال الدین است که <sup>(۴)</sup> بکمالات  
 صوری و معنوی بهره مند بود . چون روزگارش به نیکدستی و  
 ستوده کلای شهری شد بزرگترین برادران و بنی امام میر  
 ابوتراب ماند . و جمیع این مادات بهلسله مغربه ازادت  
 دارند ( که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهنومنی )  
 و اینها را سلامی ازان گویند که غالباً یکم از اجداد ایشان

(۲) لفظ [ ح ] و مشهور بود که سید شاه الخ . (۳) لفظ [ ح ] برشته

(۴) در لفظ [ ب ] کاف نیست .

( باب المیم ) [ ۲۸۳ ] ( مآثر الامراء )

از رزمه مقدمه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آواز جواب سلام شنیده بود \*

بالجمله میر ابوتراب برشادت و کار دانی دران ولایت اعتباری بهم رسانید - صالحی ( که رایات اکبری دران مملکت ظلال افکن گردید ) میر ( که عمده اصحاب مشورت آن دیار بود ) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد . و در منزل جوتانه خواجه محمد هررپی و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند . و بزمین بوس عتبه خلافت سر بلندی یافت . چون پیش از نزول رایات پادشاهی ببلده احمد آباد حکم شد که هر یک از امرای گجرات ( که در موکب شاهی فراهم آمده اند ) ضامن دهد تا در مراسم حرم و دور اندیشی فتورس نرفته باشد اعتماد خان ( که تسلط تمام دران دیار یافته بود ) غیر از طبقه همیشه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان ( که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهی بسپرد ریای شور بصوب بندر کنبایم نهضت نمود ) اختیار الملک گجراتی از کوتاه اندیشی و شورش طلبی از

( ۲ ) در نسخه [ ۱ - ج ] لفظ [ پناه ] نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] املقاد خان  
( ۴ ) نسخه [ ج ] کنبایم و نسخه [ پ ] کنبایم .

( ملئرا الامرا ) [ ۲۸۲ ] ( باب الميم )

احمدآباد راه گریز پیش گرفت . اعتماد خان و جمع ( که با او  
 پیمان یکجفتی داشتند ) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب  
 خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت . نزدیک بود که او را  
 نیز مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از  
 پیش پادشاه رسید . و اندیشگی تپاه آنها از قوه بفعل نیامد .  
 و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد  
 عواطف پادشاهی گشت . و ازان وقت همواره مورد عنایات  
 سلطانی بود \*

(۳) \_\_\_\_\_  
 در سال بیست و دوم سنه ( ۹۸۹ ) نصد و هشتاد و  
 نه برآه منصب فائده سالاری حاج اختصاص یافت . و  
 پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که  
 بدیده رزی خود از باب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدری  
 شایسته ازین مواید انضال بهره در گرداند . در سال بیست  
 و چهارم آگهی رسید که آن سفرگزین بادیه حجاز خدمت  
 مأموره بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی ( علیه التحیات  
 الزاکیة ) همراه آورده . چنین برگزید که این همدمی آنسی  
 که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدھلی آرد .  
 عرش اخیانی فرمود که میر بهار کوهی دارالخلافت آگره  
 با ذائقه توفیق گیرند . و حسب الامر کار فرمانان بارگاه

(۲) نسخه [ب] عنایت (۳) - نسخه [پ - ج] سنه نصد و هشتاد و نوره

( باب المیم ) [ ۲۸۴ ] ( مآثر الامرا )

سلطنت نزهتگاه برآاستند - پس ازان پادشاه با نوئیدان عظام  
و دانشوران کوام پذیره شده تدمی چند آن پارچه سنگ را  
( که عزیزتر از جان بود ) بردوش نهاده خرامش نمود - و  
بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر  
آوردند - و باشاره پادشاهی بخانه میرو گذاشتند - خیر الاقدام  
(۲)  
تاریخ انست \*

از مطایعی فحاری اخبار منتبعان اقوال و احوال چنین  
تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع  
ادانی و اقامی گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت  
دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدی را ( که تا  
انقراض عالم از تطرق حدثان مهنون است ) ناستوده  
میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین  
بافتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت  
و اکرام بتکلف و ساختگی بجا آورد - چنانچه کلام شیخ  
علامی درین مقام مویید همین معنی سمک که هر چند  
حضرت شاهنشاهی می دانست که امام ندارد و میرفیان  
دیده در ناسرگی دانمودند اما از وفور پرده داری همان  
انتصاب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از  
فرغ شناسائی و آزم دوستی و قدر دانی و فراخی حوصله

(۲) یعنی سده نهم و هشتاد و هفت \*

( مآثر الامراء ) [ ۲۸۵ ] ( باب الميم )

بالدیشه آن ( که ابروی این صید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نگردند ) چنین احترام بزرگ بجا آمد - و بنامد کاسه خیال کوتاه اندیشان روزگار خاک آمد گشت - و بسیاری بدگوهر ( که از تباہ سرشتی پیغارا بیدینی زده در کوی خجالت فرود شد - انتهى ) \*

و در سال بیست و نهم [ چون ایالت گجرات بامتداد خان ( که سالها حاکم آنجا بود - و طریق ابادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست ) قرار یافت ] میر ابوتراب بامبئی آن صوبه اختصاص یافته با در برادرزاده خود میر محب الله و میر شرف الدین تعیین آن دیار گردید - و تا سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجری چرخ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران ابروی اسلامک داشته - و در لباس نوکری مراتب شایسته عیادت و مشیقت از دست نمیداد \*

### • میر شریف آملی •

مقام عملی داشت - و کتب درسیه متداوله در (۲) ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار روزیده و الهام و (۳) زندگی را بدان خلط داده دعوی همه درست میکند - و همه را الله می گفت - چون در زمان عرش اشیاانی وارد هندوستان

(۲) نسخه [ پ - چ ] علمی - (۳) در نسخه [ چ ] حرف [ وار ] هست -

( باب المیم ) [ ۲۸۶ ] ( مآثر الامراء )

گرسید صلح کل و رسمت مشرب را (۲) در بازار دیدن - مزاج پادشاه وقت مصرف آنکه سلطنت ظلال (بوییت است) - فیض را خاصه کرده نباید داشت - بل خلایق مختلف المشارب متاون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونوی شوق و فائد تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویر منصب و جاگیر مطرح انظار عوطف سلطانی شد - در دبستان موبدی آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیانی (سید) و علانیه از طرف محمود بماخرانی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در انداد پیش پا خورد - عاطفت عامه اکبری نظر عنایت از نیز برنگرفته متفقد احوالش گردید - و ازان منزل دیبالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیبالپور منالوه است که در سال

---

بسیست و درم سنه ( ۹۸۴ ) نهد و هشتاد و چهار هجری  
بجهت مصالح ملکی (روزه) چند آن سرزمین متخیم عساکر  
پادشاهی بود \*

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف  
این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات به میر مثبت  
است - اما تداوم بین دارد بدانچه سکندر بیگ منشی

---

(۲) نسخه [ ج ] زور بازار - (۳) نسخه [ ب ] موبدی \*

( مآثر الامراء ) [ ۲۸۷ ] ( باب الميم )

در عالم آرای عباسی نوشته است که چون در سنه ( ۱۰۰۲ )  
 هزار و دوم هجری سال هفتم جلوس شاه عباس ماضی از باب  
 تنجیم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوی و سفلی  
 بر افتاد و انعدام شخصی بلند مرتبه از سلاطین (دزگار دلالی  
 دارد - و آن بظان غالب محتمل ایوان زمین است - زاپچه  
 طالع شاهی ( که استخراج نمودند ) تریع نخستین در خانه  
 طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال الدین محمد منجم تبریزی  
 ( که در آن فن سرآمد وقت بود ) در دفع آن تدبیر  
 برانگیخت که در سه روز ( که معظم تائیر قران است )  
 شاه خود را از فرمانروائی خلع نموده واجب القتل را  
 بسلطنت بر دارد - و در آن مدت جمیع شریف و وضع مطیع  
 حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهی ازو بفعل آید - و  
 بعد از سه روز او را (هگرای فنا سازند - همگان این رای  
 را مائب شمرده قره اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد  
 ) که از زمره ملاحده و اتباع درویش خسرو قزوینی بود - و  
 در شهر الحاد از رفقا با پیشترک می نهاد - شاه خود را  
 از فرمان روائی خلع نموده تاج شاهی بر سرش نهاد - و  
 در رکوب و نزل امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش  
 کمر خدمت بکنه مراسم اطاعت بجا می آوردند - آن ملحد

• ع •

بحکم

( باب المیم ) [ ۲۸۸ ] ( مآثر الامراء )

\* سلطنت کر همه یکروزه بود مغنم اسم \*

سه روز را بفروغمت گذرانیده از لباس مستعار حیات عربان  
 گردید - و پس ازین دزین سال بر هرکه مظنة الحان بود  
 بقتل رسید - درویش خسرو ا که نیاگانش بکسب چاه کنی  
 اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت  
 نقطویان آمیزش کرده سرغند آنها گشت ( با آن ) که از  
 نهایت احتیاط حرفه بیجا. کس ازو نشنیده بود ) بمحض  
 اشتها نقطویمت بحاق آویختند - و میر سید احمد کاشی  
 را ( که بسیار ازین ضلالت پورهان بدو گردیده بودند ) شاه  
 خود بشمشیر دو پارا عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم  
 نقطه برآمد - و منشورے ( که شیخ ابوالفضل از جانب  
 عرش آشیانی بغام او انشا نموده بود ) دران رسائل ظاهر  
 شد - و میر شریف آملی ( که شاعر تازه گوی شیروین کلام  
 اسم و از اکابر این طائفه بود ) از مشاهده این واقعه از  
 استرآباد فرار نموده روانه هند گردید - انتهى \*

بر متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ ( که

در صدر گذشت ) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر در این  
 عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش  
 از ماحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخه



( مؤثر الامور ) [ ۲۸۹ ] ( باب المیم )

دیگر دیده نشد و شعره از روی بگوش نخورده - بالجمله نقش خدمت میرنادر درگاه اکبری در مدت نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص می یافت - چون در سال سی ام سنه ( ۹۹۳ ) نصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علانی عرش آشیانی ( که در زبانی کابل سر خود سوری می ابراشت ) باجل طبیعی در گذشت و آن ولایت فدیمة ممالک محروسه گشت میر به منصب امینی و مدارت آن صوبه حربلندی یافت - و در سال سی و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بهار خدمت آنجا بلند پایگی گرفت - خیلگی و امینی و مدارت و قضا - و در سال چهل و سوم احمدیو بانطاع میر قرار گرفت - و موهان (۱) که پرگنه ایست متصل لکنو (۲) تیول مقرری از بود - در محاسرا اسر خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهی شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها بدایة سه هزاری برآمده بود که کارکنان قضا طومار امایش بدست اجل سپردند - و در فدیة موهان مدفون (۳) گشت - گویند دفتر و سررشته کاند در سرکارش نبود - نام سوار و پیاده لازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماه ملبه هر کس در خارطه نموده بخانه او میفرستاد

صغفی نامند که نقطویه ( که امنا و مهدودیه نیز نامند )

(۲) نقطه [ ج ] در محاسرا اسر از محال - (۳) نقطه [ ج ] گشته

(باب الیم) [ ۲۹۰ ] (مائوالامرا)

تابع و پیر محمد نامی بساخوانی اذن - و بساخوان  
 دین ست از گیلان - از در سنه ( ۸۰۰ ) هشتصد هجری  
 ظهور نموده - عالم و متروغ بود - از راه رسائل و نصیحت است -  
 گویند چون جهد کاملتر شد ازان محمود - بر برزن - یبستگ  
 مقاماً محموداً ازان آگهی دهد - و از نقطه خاک مراد  
 هارن و مبدأ اول داند - و ایجان دیگر عناصر از بر شمارن -  
 و افلاک را بیرون از عناصر نپندارن - و بتجرد نفس ناطقه  
 نگراید - و بر جمعیت و تذاویق قائل باشد - و این طائفه مجرد  
 را واحد و متاهل را امین خواندن - و سلام ایشان الله الله  
 بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود  
 داند - و گویند دین محمد منسوخ شد - دین محمود است  
 در ممالک ایران این قوم بسیاری بهم رسیده بودند - چون  
 شاه عباس ماضی مغربی اکثری ازین شرمه ضاله را بقتل  
 آوردن و در هر شهر ۲۲ که گمان این اعتقاد بود بخاک  
 هلاک افکند بیشتری جلای وطن گزیده باطراف و جوانب  
 منتشر شدند - و کمتری ( که دل نهاد توطن بودند ) در  
 اخفا و استتار کوشیدند \*

### • مهر مرتضی سبزواری •

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم